

قتل ناصرالدین شاه

اندکی پس از کشته شدن ناصرالدین شاه ، مهدی خان آجودان مخصوص کوچکترین پسر فرخ خان امین الدوله که بعداً وزیر همایون و قائم مقام لقب یافت و بوزارت پست و حکومت زنجان و مناصب بالنسبه ممتاز دیگر رسید و بهر حال از درباریان مقرب و از محارم دستگاه میرزا علی اصغر خان اتابک بود جریان واقعه را برای برادرش محمد ابراهیم خان معاون الدوله که ژنرال قونسول ایران در تفلیس بود نوشته است . این نامه که از مجموعه اسناد گرانبهای جناب آقای حسنعلی خان غفاری معاون الدوله است ، یکی از مفصلترین نامه‌هایی است که در این باره نوشته شده است و چون نویسنده آن از درباریان و محارم و مقریان دستگاه سلطنت و صدارت بوده است ارزش خاص دارد و بجاست که از توجه و عنایت خاص مخدومی آقای معاون الدوله که اجازه انتشار آن را فرموده اند کمال امتنان و سپاسگزاری بعمل آید . برای شناسائی افرادی هم که ضمن نامه از آنها نام برده شده است مختصر توضیحاتی اضافه گردیده که امید است مورد استفاده واقع شود .

« ... روز پنجشنبه شانزدهم (ذی قعدة) فدوی درب خانه بود و بواسطه آمدن قرن (۱) پنجاهم سلطنت ، حضرت اشرف (۲) گرفتاری خیلی زیاد داشت و بندگان اقدس (۳) در کمال سلامت نهاری صرف فرموده و بعد از نهار حضرت اشرف را احضار فرموده کتابچه‌های دستور العمل امسال که باید برای حکام می‌فرستادند تمام بود آوردند که ملاحظه فرمایند بقدرسی کتابچه بود ، تمام را با حضور حضرت اشرف ملاحظه فرموده با کمال بشاشت و خرمی صحنه گذارند کتابچه خلاصه بود که به صاحب جمع داده شده بود او را هم صحنه گذارند و رسیدگی فرمودند و بسا حضرت اشرف خیلی صحبت فرموده دستور العمل کارها و تدارکات جشن سال پنجاهم که پنج روز به وعده مانده بود می‌دادند . بعد حضرت اشرف آمدند بیرون و بقدری گرفتار بودند و کار می‌کردند که هیچ خلق و حالتی نمانده بود برای ایشان ، توی حیاط نشستند بندگان همایون در گالاری بودند بعد بیرون آمده به حضرت اشرف فرمودند فردا باید بحضرت عبدالعظیم برویم زیارتی بکنیم حضرت اشرف عرض کرد فردا کار زیاد داریم و گرفتاری خیلی است ... (۴) مهمانی سفرا و کارهای دیگر خیلی است . خوب است قرار را بروز دیگر و شب عید پنجاهم بدهید . شاه فرمودند خیر حکماً فردا باید بزیرت عبدالعظیم (ع) برویم . باز صدارت عرض کردند فردا جمعه و پنججال است قرار بروز دیگر بشود بهتر است ، فرمودند خیر نذر کرده ام بروم و خواهم رفت ، قدری کباب لوله و آش ماست مختصری درست کنند حکماً می‌رویم . صدارت عرض کردند چه ضرر دارد حالا که میل مبارک است تشریف ببرید .

- (۱) قرن به سهو و مسامحه نوشته شده و مراد سال پنجاهم است ، آنهم آغاز نه پایان سال .
- (۲) مراد میرزا علی اصغر خان اتابک صدراعظم است . (۳) یعنی ناصرالدین شاه .
- (۴) دو کلمه خوانده نشد شبیه به «نقشه میز» نوشته شده است .

روز دیگر که جمعه بود صبح موکب همایونی عازم حرکت میشود . حضرت اشرف زودتر بحضرت عبدالعظیم می‌روند بندگان همایون پنجساعت ازدسته رفته وارد آنجا میشوند با حضرت اشرف صحبت کنان تا سرمقبره امین اقدس (۱) می‌روند نهار را درباغ مهد علیا برسم معمول حاضر کرده بودند . در سرمقبره امین اقدس بندگان همایون میفرمایند، ظهر شده یا نشده است. امین خاقان (۲) عرض می‌کند پنج دقیقه از ظهر گذشته است. شاه میفرمایند یک نماز شکر میخوانم درحرم حضرت عبدالعظیم بخوانم آن وقت بروم نهار بخورم . صدراعظم عرض می‌کند هنوز وقت نماز نشده است خوبست تشریف ببرید نهار خورده مراجعت فرمائید چون جمعه روز زیارت و جنجال است قدری هم خلوت شود. فرموده بودند خیر نذر کرده ام تا نماز نخوانم نهار نخورم مخصوصاً غسل کرده وضو هم دارم قدری آنجا خودمان را مشغول میکنیم بعد نماز خوانده میرویم نهار میخوریم. از سرمقبره امین اقدس بیرون می‌آیند دردم سنگ آب کوچک که نزدیک کفش کن حضرت است آنجا شخص غریب پیرمردی ایستاده بوده است بقدر ربع ساعت با او صحبت فرموده اظهار ملامت می‌کنند. صدراعظم میخواهد سخن و حرم را قرق و خلوت کند شاه میفرماید لازم نیست بعضی فراش‌ها و عمله جات هم که مردم را رد می‌کرده اند باچوب خودشان زده مردم را ممانعت می‌کرده اند که قروق بکنند و همینطور جمعیت باشد با همین حالت وارد دم زیارت شده اذن دخول زیارت نامه خوان خوانده وارد حرم می‌شوند یک زیارت هم آنجا میخوانند بعد تشریف می‌آورند بالای سر حضرت محاذی درب مسجد مردانه آنجا دست مبارک را بضریح مطهر گرفته مشغول بخواندن دعا شده و آهسته حرف می‌زده یعنی دعا میخوانده و نذورات میکرده اند. فرموده بودند به جناب صدراعظم بگوئید یک قالیچه بیاورند بالای سر بیندازند که نماز بخوانیم و برویم. صدراعظم می‌روند که بگویند قالیچه بیاورند و بالای سر را خلوت کنند که نماز بخوانند . بندگان همایون خواسته بودند تا قالیچه بیاورند دور حرم طوافی بکنند از بالای سر می‌روند بطرف دری که به امامزاده حمزه می‌رود طرف مسجد زنانه و همین طرف که به امامزاده حمزه می‌رود باز جمعیت مرد وزن زیاد ایستاده بودند همین که بندگان همایون بمحاذی و مقابل دری که به امامزاده حمزه می‌رود رسیده بودند . . . رضای کرمانی که بعد معلوم شد و تفصیل حالات و عقاید او را معروض داشته‌ام از زیر لباده رولورشش لوله را بیرون آورده در صورتیکه خودش پشت بضریح حضرت عبدالعظیم ایستاده بوده است و شاه از روبروی او میگذاشته اند طپانچه را توی سینۀ شاه خالی می‌کند .

در این وقت نزدیک شاه از عملۀ خلوت برسمی که میدانند حاجی حسینی خان (*) برادر سقا باشی (۳) که در این روز بجای اعتماد حضرت (۴) سوار آبداری بود و اعتماد حضرت برای

(۱) مراد زبیده زن ناصرالدین شاه است از اهل گروس که امیر نظام گروس او را از خردسالی به دربار فرستاده بود و او در دربار خدمتگاران در اندرون شاهی بسر میبرد و کم کم ترقی یافت تا یکی از زنهای مورد علاقه شاه شد . (۲) برادر امین اقدس و پسر دوستی چوپان و پدر عزیز السلطان از درباریان مقرب ناصرالدین شاه .

* این نام حسینی خان هم خوانده میشود ولی چون در ملحقات « المآثر والاثار » در ذکر نام اجزاء آبدارخانه و سقاخانه نام حسینی خان سرتیپ آمده است و اخیراً آبدارخانه و سقاخانه همه از نزدیکان اتابک بوده اند این صورت اختیار شد .

(۳) یعنی حاجی آقا یوسف پسر آقا اسکندر و برادرزاده آقا ابراهیم امین السلطان که علاوه بر این سمت ، سمتهای دیگر و منجمله ریاست اداره انبار غله دیوانی را هم داشته است .

(۴) یعنی آقا مرتضی خان معروف به آقاداتی که اداره صرف جیب هم با او بوده است.

عروسی پسرش نیامده بود در دالان امامزاده حمزه (ع) ایستاده بود و امین خاقان بالای سر ایستاده بود که قالیچه بپاوردند مطابق رسم معمول جای نماز شاه را درست کند. کشیکچی باشی (۱) پسر ناظم السلطنه (۲) و مقبل السلطنه (۳) پسر حضرت امیر آخور (۴) و سید منشی باشی عزیز السلطان که پسر سید خانم گیس سفید امین اقدس مرحوم بود پهلوی آن پدرسوخته واقع شده بودند. خلاصه همین که تیر خلاص میشود بندگان همایون متوحشانه روبه دالان امامزاده حمزه میروند. از در که وارد دالان میشوند به حاجی حسینعلی خان میفرمایند حاجی خان من را بگیر.

حاجی حسینعلی خان زیر بغل مبارک را میگیرد و میبرد توی مسجد کوچک مردانه امین خاقان هم آنجا می‌رسد زیر بغل دیگر را میگیرد ولی تا آنجا شاه پهای خود بدون سنگینی یا سستی می‌روند. از آنجا دری به بقعه مرحوم فروغ السلطنه است (۵) در را حاجی حسینعلی خان میزند که باز کنند تا در را و از می‌کرده اند که بندگان همایون بی‌حال شده مثل فانوس تا شده بزمین می‌افتند و از شدت سنگینی دیگر امین خاقان و حاجی حسینعلی خان نمی‌توانند نگاهشان دارند، باشی و کشیکچی باشی هم با امین خاقان و حاجی حسینعلی خان کمک نموده شاه را بلند کرده بسر مقبره فروغ السلطنه می‌آورند و یکی دومتکاء از قراء و متوقفین آنجا آورده زیر سرشان گذارده بودند همان دم آهی سرد کشیده چشمی باز نموده و برهم گذارده بدون اینکه فرمایشی بفرمایند جان بجان آفرین تسلیم فرموده بودند و خاک سیاه بر سر تمام اهالی ایران و خاصه ما بیچارگان که اختصاص در نوکری و خانه‌زادی و انس و مصاحبت او داشتیم و غیر از آن وجود مقدس احدی را نمی‌شناختیم و بعد از فضل خدا امیدمان فقط بمرحم و توجیه او بود ریختند. انالله و انا الیه راجعون. خداوند تعالی به روح پرفتوحش رحمت و مغفرت ارزانی فرماید و خودش نظر توجه و ترحم از ما بندگان عاصی ناقابل بردارد. بهر حال حضرت اشرف صدارت عظمی بعد از شنیدن این صدای مهیب که تصور ریختن سقف را بزمین میکنند فوراً بطرف شاه می‌آیند می‌بینند دود زیادی در زیارت جمع شده می‌فهمند که تیری خلاص شده و از آنطرف بعد از خلاص شدن تیر سید منشی باشی عزیز السلطان خودش را بروی ضارب که رضا کرمانی است انداخته و سایر مردم که در حرم مطهر بوده‌اند تماماً بروی او ریخته هر کدام با چوب و مشت و کتک او را می‌زده‌اند. مجدداً دوله (۶) هم در میان او را می‌زده است که صدر اعظم می‌رسند و می‌فهمند که این پدرسوخته تیر انداخته و مردم می‌خواهند او را بکشند منجمله حاجب‌الدوله (۷) چاقو کشیده او را زخم بزند. صدارت می‌پرسند شاه چه شدند می‌گویند پهای خودشان رفتند به بقعه فروغ السلطنه. تصور مینمایند که تیر خطا کرده که به پای خود رفته‌اند و بملاحظه اینکه می‌باد مردم این پدرسوخته را بکشند و آنوقت معلوم نشود سبب چه بوده و چرا این حرکت را کرده است با عداوت مغرضین اتهامات کثیره به این و آن وارد شود خودشان را روی این پدرسوخته انداخته با چوب و چماق مردم را متفرق مینمایند و او را گرفته بدست فراش سوار و غلام سپرده زنجیر می‌آورند او را

-
- (۱) یعنی حبیب‌الله خان موقر السلطنه. (۲) عبدالله خان امیر تومان پسر محمد رحیم خان علاء الدوله پدر موقر السلطنه متوفی ۱۳۰۲ شمسی. (۳) یعنی دارا میرزا پسر محمد حسین میرزا امیر آخور. (۴) یعنی محمد حسین میرزا نوه عبدالله میرزای دارا پسر فتح‌محمی شاه متوفی ۱۳۲۲ قمری. (۵) یعنی جیران دختر محمد علی تجریشی و زن بسیار محبوب ناصرالدین شاه. (۶) مهدیقلی خان پسر عیسی خان دائمی، پسر دائی و داماد ناصرالدین شاه، خوانسالار و ایلخانی ایل قاجار متوفی ۱۳۱۶ شمسی. (۷) یعنی جمع‌قلی خان اعتمادی جلال‌الملک پسر عیسی خان اعتماد الدوله دائمی ناصرالدین شاه.

زنجیر کرده بدست سوارها میسپارند .

از گرفتاری او آسوده شده می روند بسر بالین شاه می بینند گذشته است یا نیمه جانی باقی است که بهر صورت حالت یأس بوده بسر و روی و کلاه خود میزنند . امین خاقان دکمه سرداری را باز میکند و دکمه قبا و جلیقه را که مثلاً اگر قلب گرفته باشد باز شود و نسیمی وارد بدن شود ، دست که آن لا میبرد می بیند تری هست بساز می کند معلوم میشود خون است درست نگاه می کنند و سینه را باز مینمایند شیخ محمد خان (۱) دلتش حضرت صدارت که فقط همراه بوده است می آید دقت میکند می بیند زیر پستان طرف چپ نزدیک قلب گلوله خورده و طوری گلوله سر بالا رفته است که از مجاور قلب گذشته و بقدریک انگشت شیخ محمد خان از جای گلوله وارد بدن همایون می شده است و خون پیراهن و غیره را فرو گرفته است . بملاحظه اینکه شاید علاجه بشود قدری آب قند و غیره داخل دهن نموده بخ بسر و پا مالیده ابدأ اثری ندیده اند . در این مورد نقیب السادات (۲) هم خودی با نجا انداخته بوده است . اول کسی که مایوس از سلامت شاه می شود مجدالدوله بوده است میگوید باید رفت حکیم آورد فوراً سوار کالسکه می شود و بتاخت می آید بشهر نایب السلطنه (۳) را خبر بدهد بعد از آن یکی دونفر را هم صدراعظم برای آوردن حکیم بشهر می فرستد تا یقین میکنند که از دست کار رفته است . بملاحظه اینکه اگر رمقی هم باشد در شهر میفرستم حکیم بیاورند و دیگر از فکر دور بین و عقل کامل صدارت که حقیقه در این مقدمه ناگهانی که هیچ حواس بجهت شخص انسانی باقی نمی ماند صلاح در توقف حضرت عبدالعظیم (ع) ندیده میفرمایند شاه را بشهر می بریم به نقیب السادات می فرمایند که برو بشهر و هر کس را هر جا دیدی بگو که الحمدلله شاه بهتر است و تیر به انگشت شاه خورده چیزی نیست و اینطور میانه مردم شهرت بده که از ترس ضعفی آمده بود بهتر شده است . یکنفر را هم به شهر میفرستد که سردار اکرم (۴) قراول دور را منظم کند و امین همایون (۵) باغ و عمارت را درست کند و صاحب جمع (۶) را می فرستد که اندرون و حرم خانه را اطمینان بدهد و در باطن بعضی امورات را صحیح کند و طولوزان (۷) و شتیدر (۸) و مولار (۹) طبیب آلمانی را در باغ حاضر می نمایند و کالسکه را به در صحن که بیاغ مهدعلیا می رود حاضر می نمایند و تمام اطراف را خلوت میکنند که احدی نباشد بعضی عملة خلوت مثل ناصر الملک (۱۰) که بعد از فوت اعتماد السلطنه (۱۱) مرحوم خواندن

(۱) یعنی دکتر محمدخان احیاء الملک پسر حاجی میرزا علی نقی صنیع الممالک طبیب اتابک متوفی ۱۳۱۷ شمسی (۲) آقا سید محسن شیرازی . (۳) یعنی کامران میرزا پسر ناصرالدین شاه و منیر السلطنه دختر محمد نقی خان معمار باشی (۴) یعنی عبدالله خان قراگلوی همدانی پسر مصطفی قلی خان اعتماد السلطنه که امیر نظام نیز لقب یافت و به وزارت دارائی هم رسید . (۵) غلامعلی خان سردار باشی و قهوه چی باشی (۶) یعنی محمد قاسم خان برادر میرزا علی اصغر خان اتابک (۷) طبیب فرانسوی ناصرالدین شاه که قریب چهل سال در ایران بود و اندکی از مرگ شاه در تهران در گذشت . (۸) طبیب فرانسوی نایب السلطنه که در ۱۳۱۱ با سالی دوهزار تومان استخدام شده بود و در ملحقات ج ۱ تاریخ ساسانیان او را « حکیم باشی نظامی در قشون فرانسوی مأمور بخدمت در دربار شاهنشاهی » معرفی کرده است . (۹) طبیب بیمارستان دولتی که امروزه به بیمارستان سینا معروف است . (۱۰) ابوالقاسم خان قراگلوی همدانی از تحصیل کردگان ایرانی در انگلستان . دوست نزدیک لرد کرزن و نایب السلطنه احمد شاه قاجار متوفی ۱۳۰۶ هجری شمسی (۱۱) یعنی محمد حسن خان وزیر انطباعات پسر حاج علی خان مراغه ای حاجب الدوله .

روزنامه حضور با او شده بود و اقبال الدوله (۱) و فخرالملک (۲) و غیره که در باغ مهدعلیا بوده اند و انتظار ورود شاه و نهار را داشته اند میرسند شاه را روی صندلی گذارده بلند میکنند تا دم در می آورند. صدراعظم شاه را در کالسکه می گذارند و عینک کاغذ خوانی را میخوانند حاضر کرده بچشم شاه میگذارند. امین خاقان را پهلوی شاه گذارده توی کالسکه می نشانند که تکان نخورد و نهفتند خودشان هم توی کالسکه جلوی شاه نشسته دستمال بیرون می آورند و بمجله باد شاه را می زند تا اینکه کسی درست صورت را ملتفت نشود و تصور نمایند صدارت شاه را با همین ندکه نفس شاه تازه شود. با این حالت در ظرف بیست دقیقه شاه را وارد شهر میکنند بطوری می آورند که شاه را تمام مردم دیده و سلامت تصور می نمایند سهل است نایب السلطنه هم که خبر وفات شاه را از مجدالدوله شنیده بود این وضع را که به او خبر می دهند تصور می کنند شاه بحال آمده اند می آید بعمارت ولی صدارت شاه را با کالسکه وارد حیاط تخت ممرس نموده آنجا را خلوت میکنند. از در حیاط صندوق خانه که کشیک خانه و مجلس وزراء بود باز شاه را روی صندلی گذارده می آورند اطلاق بر لیان میگذارند. آنجا اطباء حاضر بوده اند شاه را تخت نموده امتحانات کثیره مینمایند آنوقت مینویسند بصدارت میدهند که این زخم گلوله طوری بوده که زیاده از چهار دقیقه بعد جان در تن نمی ماند الی شش دقیقه و مدتی است که عمل گذشته است. آنوقت نایب السلطنه هم رسید قدری توی سر و صورت می زند کلاه خود را بر میدارد قدری زلف خود را کنده برمی خیزد می رود خانه و بعد می رود امیر به متوقف می شود و سفیر انگلیس را میخواند. از قراریکه گفتند از سفیر انگلیس حمایت میخواند سهل است طوری که او را به تبعه خود قبول نمایند سفارت انگلیس قبول نمی کند. بعد روس ها را می خواهد و باز عنوان تبعیت میکند تبعیت را که آنها قبول نمی کنند اما وعده حمایت و همراهی و اطمینان از جان و مال که خواسته به او می دهند و همان ساعت خدمت صدارت می آیند و بصدارت خلوت نموده اطمینان میگیرند. صدارت هم کمال اطمینان را می دهد ولی میگوید حالا باید منتظر خبر تبریز بود زیرا که اطمینان و قول من حالا چندان اعتباری ندارد و حکم با تبریز است اما بعد از تمام حالت شاه که یأس کلی حاصل میشود صدارت عظمی تلگرافی به تبریز و خاکهای حضرت ولایتعهد زده نصرالله خان تلگرافی مخصوص حاضر نبود داده بودند معین الدوله (۳) به ... تلگرافخانه عمومی برده آنجا به منخیر الدوله (۴) می دهند که مخبره نماید. حضرت ولیعهد بعد از نهار سوار شده بشکار رفته بودند تلگراف را عین الدوله (۵) و آقا خان سردار (۶) و حکیم الملک (۷) و بعضی خواننده بولیمهد اطلاع میدهند که تفصیل واجبی است خود را زود بشهر برسانید همینکه بشهر میرسند در مجلس مخصوص که منعقد کرده بودند مطلب را بعرض میرسانند.

بعد از گریه و سوگواری زیاد عاقبت حضرات را تسلیمت داده آنها هم تمزیت و تهنیتی

(۱) یعنی میرزا محمد خان پسر میرزا هاشم خان امین الدوله کاشانی و داماد عمویش فرح خان امین الدوله. (۲) یعنی ابوالحسن خان اردلان پدر آقایان حاج عزالمالک و دکتر علی قلی اردلان (متوفی ۱۳۰۵ شمسی) (۳) یعنی حاجی حسینعلی خان پسر محمد رحیم خان علاءالدوله متوفی ۱۳۱۳ شمسی. (۴) یعنی علی قلی خان پسر رضا قلی خان هدایت متوفی صفر ۱۳۱۵ قمری پدر صنیع الدوله و حاج منخیر السلطنه هدایت. (۵) سلطان عبدالمجید میرزا پسر احمد میرزا عضدالدوله و صدراعظم مظفرالدین شاه که بظاهر بساعت انقلاب مشروطیت شد. (۶) ظاهرآ مراد آقاخان سردار افشار است - شرح حال او جانی دیده نشد. (۷) یعنی میرزا محمودخان پسر میرزا علی نقی حکیم باشی اصفهانی الاصل بروجردی عمو و پدرزن ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) متوفی ۱۳۲۱ ج ۱، ۱۳۲۱ در زمانی که والی گیلان بود و بمرگ ناگهانی.

بعضی رسانیده خود ولیعهد صلاح در ابقای صدارت اعظم میدانند و عقل کامل بخرج داده صدارت را به تلگرافخانه احضار می نمایند .

بعد از زدن تلگراف به تبریز آنوقت تمام وزراء و رؤساء و تمام سفارتخانه ها و شاهزاده ها در باغ جمع و حاضر شدند. این فدوی صبح جمعه را با جناب ناظم الدوله (۱) قرار داده بودیم برویم شمیران نزدیک به سلطنت آباد و قیصریه که صدارت اعظم خریدند که جای بیلاقی تدارک کنیم که باهم نزدیک باشیم. عصری سه ساعت بغروب مانده از شمیران مراجعت میشد نزدیک قصر میرزا عبدالرزاق خیر فرستاده بود تفصیل از اینقرار است شاه تیر خورده اما خطری نیست و به انگشت خورده است زود بیائید شهر دیگر حواس و حالتی باقی نماند تا رسیدیم بشهر در خیابان جلیل آباد (۲) دیدیم جناب اقبال الدوله و حاجی بهاء الدوله (۳) عقب نایب السلطنه میروند که او راهر طور است برداشته از امیریه بیاورند بباغ که با صدارت عظمی قراری در امور دولت بسدهند . اقبال الدوله از کالسکه فرشان پیاده بمن و ناظم الدوله فرمودند کار گذشته است و در همان حضرت عبدالعظیم وفات فرمودند . این حرف را که زدند دنیا سیاه شد بنظر فدوی و بجان عزیز خودتان مات و مبهوت مانده رمق از دست و پای غلام رفت درشکه ما را اقبال الدوله سوار شده فدوی و ناظم الدوله بکالسکه ایشان که عاریه از دم در آورده بودند سوار شده رفتیم در بخانه. ورود در بخانه يك نوع مهیب و تاریک بنظر می آمد که چه عرض شود . تمام مردم و آشنایان مات و متحیر نمی فهمند چه بگویند آدم را نمی شناسند حرف نمی زنند آدم اینها را درست نمی شناسد دیگر چه عرض کنم که البته خود حضرت عالی در این مورد بهتر آگاهید که چه میشود. باین حالت صدارت عظمی ابدأ خود را نگمر کرده صدیق الدوله (۴) و کشیکچی باشی که ناظم السلطنه باشد و زمین الدوله سردار اکرم و رؤسای نظامی را حاضر نموده حرف در نظم و اصلاحات شهر می زدند و قرارمدار می دادند اصلاح امورات را دستور العمل دادند نظم شهر را به صدیق الدوله واگذار فرموده و اطراف شهر را از حضرت عبدالعظیم و تمام شمیرانات سه فرسنگ دوره شهر را از ناظم الدوله خواسته و او را مستقل فرمودند . به تلگرافخانه احضار شدند سفیر روس (۵) و انگلیس (۶) هم آنجا آمدند با تبریز حرف زدند تلگرافی از تبریز رسید که صدارت مستقلا با خودتان است و تمام امراء و وزراء و شاهزادگان باید مطیع امر شما باشند تا من برسم و نظم را از شما میخواهم . اقبال الدوله و حاجی بهاء الدوله از نزد نایب السلطنه آمدند و هر چه کرده بودند قبول آمدن نکرده بود واقعه را به تبریز اطلاع دادند و امنیت جانی و مالی هم به او داده شد تلگراف تجدید صدارت را آوردند وزراء ملاحظه کرده ملک آراء عزالدوله امین الدوله و غیره و غیره تمام بودند بعد صدارت خودشان آمده بلند بحضورات گفتند که سفیر انگلیس و روس قول صریح داده اند همانطور که شاه شهید همراه بودند همانطور با دولت قاجاریه و مظفرالدین شاه حامی و همراهند .

این اعلان رسمی هم مردم را قوت قلب داده آنشب را تا صبح بیدار بودیم و صدراعظم تلگرافات بتمام سلاطین روی زمین از طرف شاه زدند و بتمام حکام خیر دادند که واقعه اینطور

- (۱) یعنی میرزا اسدالله وکیل الملک طباطبائی تبریزی برادر حاجی میرزا رفیع طباطبائی نظام العلماء و میرزا محمود خان علاء الملک متوفی ۱۳۱۹ قمری . (۲) یعنی خیابان خهلم امروزی در امتداد ضلع شرقی پارک شهر . (۳) یعنی ساسان میرزا پسر بهمن میرزا پسر فتحعلی شاه متوفی ۱۳۲۳ قمری . (۴) یعنی میرزا رضا نوری هازندرانی وزیر و پیشکار تهران و رئیس خالصجات و پیشکار مظفرالدین شاه و نایب التولیه آستان قدس رضوی . (۵) یعنی برتروف . (۶) یعنی سرمارتیموردرراند .

شد و از فردا سلطنت و خطبه را هر جا به اسم مظفرالدین شاه بگوئید مردم از همه جا آگاه و آسوده شدند .

منتظر جواب ظل السلطان (۱) بودند روز دیگر قرار شد صبح امام جمعه (۲) درم به شاه برود و از فوت شاه شهید و سلطنت مظفرالدین شاه بمردم اطلاع بدهد و تمام علماء رفته اطلاع و دستخط صدارت را سواد نموده حاضر کردند که صبح بفرستند. آنشب تا صبح اغلب نوشته جات را فدوی نوشت ولی طوری سلوک شد که احدی از اهل شهر مطلع نشد. بفضل خداست. صدارت عظمی تدبیر صحیح و درستی که کردند قراردادند نظم سفارتخانه ها و کلیه شهر با کلنل قزاق (۳) روس باشد که درحقیقت مسؤلیت خارجه بعهده خارجه بماند و دست فساد کسی داخل این کار نشود . صبح قبل از آفتاب غلام به خانه آمد و قرار بود سه ساعت از دسته رفته اعلان رسمی به اهل شهر بشود فدوی با کمال عجله میرزا عباس خان را خواسته قرارداد وجه نقد داده تدارک يك ماهه خانه حضرت عالی و خودمان را دیدند بطوری که بعضی چیزها را تا دو ماه اگر بی نظمی شود داشته باشند. چند نفر از غلامهای بختیاری از حاجی علی قلی خان (۴) گرفتم بهمان رسم حضرت عالی که از اغتشاش آن سال (۵) بعمل آورده در خانه خودمان و حضرت تعالی گذاردم ترتیب و نظم صحیحی در کارها داده بخوشی و استراحت کارها را روبراه نموده سر آفتاب بدرج خانه رفته در صورتیکه تمام مردم متوحش و تصور کمال بی نظمی را می نمودند و از يك طرف موافق اخبارات که شهرت میدادند قبل از اینها ایران میان روس و انگلیس تقسیم شده و بعد از فوت شاه معلوم خواهد شد. برادر جان بمرگ خودتان به ارواح پدرم بطوری این مرد محترم که صدراعظم باشد در کار شهر و نان و گوشت و نرخا و غیره نظم داد که چند روز فاصله از وفات شاه شهید هزار درجه بهتر و منظم تر از سابق بود چون قبل از این واقعه برای سال پنجاه مالیات گوشت به اهل شهر تخفیف داده بودند و صدراعظم بیست و پنج هزار تومان مالیات را روی گمرک کشیده قبول کردند مردم يك عشق و ارادت دیگر بصدراعظم پیدا کردند و در این واقعه هم که این نظم و بی غرضی و بی طمعی را دیدند بمرگ خودتان تمام مردم فدائی صدراعظم هستند و دانستند تا حال اگر بعضی فقرات بود بواسطه موانع بود که جلو صدراعظم آمده بود والا شخصاً آدم صحیح درستی است و خیر خواه و بی غرض است .

خلاصه وضع صدراعظم اینطور حالا شده که با تمام دشمنها در کمال مهربانی سلوک میکند و می خواهم عرض کنم دوستان عقب تر از دشمنها هستند حالت ایشان را خودتان میشناسید چه قسم است ناصر الملک را هم يك روز بعد از فوت شاه آوردند پهلوی مشیر الملک (۶) گذارده اند در وزارت خانه کار میکنند و به ایشان کمال اعتماد بروز دادند از نزدیکان خود قراردادند و کارهای

(۱) یعنی مسمود میرزا پسر ناصرالدین شاه و عفت السلطنه دختر رضا قلی بیک غلام پیشخدمت بهمن میرزا پسر عباس میرزا . (۲) سید زین العابدین پسر سیدابوالقاسم و داماد ناصرالدین شاه متوفی ۱۱ ذی القعدة ۱۳۲۱ قمری (۳) یعنی کاساکوفسکی فرمانده قزاقخانه مقتول در ۱۹۲۵ در جنگ روس و ژاپون . (۴) یعنی سردار اسعد بختیاری زعیم مشروطیت پدر جعفر قلی خان سردار اسعد و پسر حسین قلی خان ایلیخان بختیاری علی قلی خان فرمانده دسته سواران محافظ میرزا علی اصغر خان اتابک بود . (۵) ظاهر امر اغتشاش جمادی الثانیه به سال ۱۳۰۹ است در نتیجه اعطاء امتیاز تنباکو و مخالفت مردم و علماء با آن که به پیروزی مردم و لغو امتیاز و غرامت دادن دولت منجر شد . (۶) یعنی میرزا نصرالله خان پیرنای نائینی که بعداً مشیرالدوله لقب یافت و بوزارت امور خارجه و صدارت عظمی رسید و در آن وقت معاون و مدیر کل وزارت امور خارجه بوده است .

خارجه هرچه بزبان خارجه و ترجمه است با ایشان است و در این فقره فدوی خیلی خوشحال است که داخل جرگه ماها هستند اما بعضیها در این فقره خوشحال نیستند .

جنازه شاه شهید را در تکیه دولت گذاردند نوبت سقاخانه بسیار با شکوه و خوب و در این روزها همه روزه يك دسته از علماء و اعیان و رجال بزیارت و فاتحه آمده و رفته و صدارت نطقهای خوب کرده بطوری که به بیان نمی آید . يك روز هم تمام اجزای نظام آمدند آنجا سلام عام و صدارت ایستادند نطقی کردند تمام رؤسای نظامی با قشون ساخلو طهران از سردار اکرم سردار افخم، (۱) نظام الدوله (۲) و غیره و غیره بطور دفیله از جلو سدر اعظم گذشتند و صدارت نطق بزرگی کردند که در روزنامه ملاحظه فرموده اید .

روز دیگر تلگراف ظل السلطان در کمال تمکین و چاکری به خاکپای همایون رسید و عقل بزرگی بروز داد . خلعت و نشان حکومت خودش را خواست صادر و فرستاده شد . مختصر عرض کنم صدارت عظمی از روز وفات شاه تا حالا از عمارت همایونی بیرون نیامده شب و روز آنجا هستند تمام محارم باغ آنجا هستند تا ساعت پنج و شش کار میکنند محرمانه و مختصر عرض میکنم يك نوع سلطنت مقتدری میفرمایند و مطلب همان است که جناب عالی میفرمودید اقبال صدارت مافوق این فقرات است .

شاه هم روز ۲۰ وارد تهران خواهند شد تا حالا بقدر چهارصد هزار تومان صدارت از بانک قرض فروده به تبریز فرستاده اند و در طهران به قشون داده و حقوق مردم را پرداخته اند تمام مملکت هم منظم و يك دسته گل بسته است که بشاه تسلیم خواهند نمود .

اولا تمام کارها با خداست و توسل و توکل همه براوست از این گذشته فدوی نمیداند وضع کارها چه خواهد شد همین قدر عرض کنم صدارت کمال مرحمت را دارند هم به جناب عالی و هم با فدوی ولی آن زحمات و خدمات قدیم یکبارہ مرده است حالا باید از نو کار کرد و خار خورد و بار کشید عقیده فدوی چاکری و اطاعت امر صدارت است اما لازم دارم که حضرت عالی هم بزودی زود عقاید خودتان را مرقوم و سر مشق ردستور العمل برای فدوی مرقوم فرمایند که چشم انتظارم . در حقیقت ما دو برادر جز خدا هیچکس را نداریم و به او باید متوسل بود و چاره و خیر خواست باقی جانم عمرم تمام بتصدقت، از کارها و غیره آسوده باشید صورت حسابها فرستاده شد هر طور حکم فرمایند اطاعت است از میرزا عباس خان کمال رضایت حاصل است خانه خودتان نورچشمان سرکار خانم همشیره والده غلامزاده حسن (۳) خود من همه سلامت عرض کمتری و غلامی دارند . صبح هفتم ذیحجه ۱۳۱۳ در طهران عرض شد . غلام حقیقی مهدی است .

برای نوشتن توضیحات به کتابهای ذیل مراجعه شده است ، المآثر والاثار تاریخ فرانسه اعتماد السلطنه (ملحقات) خاطرات اعتماد السلطنه - تاریخ سلاطین ساسانی ج ۱ و ۲ ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ - رجال ایران آقای مهدی بامداد شرح حال بالنسبه مفصل اکثر این افراد را در کتابهای آقای بامداد میتوانید مطالعه بفرمائید .

(۱) یعنی محمد علی خان یا آقا بالاخان معین نظام از مقربان کامران میرزانايب السلطنه که در ۱۳۰۹ وزیر صنایع و قورخانه شد و در ۱۳۱۳ بلقب سردار افخم ملقب گردید در محرم ۱۳۲۷ در رشت حوزه حکمرانی کشته شد . (۲) یعنی محمد ابراهیم خان نوری پسر میرزا رضا پسر میرزا زکی خان نوری حکمران مازندران و امیر تویخانه . (۳) پسر وزیر همایون و داماد مرحوم محمد ابراهیم خان معاون الدوله که در جوانی درگذشت .